



# شناخت ارزش‌های صحيح و واقعیت‌های جامعه شرط عقلایی یک زمامدار

در گفت‌وگو با علامه مصباح رحمته الله علیه



## اشاره

هر چند که به وقت راه رفتن یا ایستادن بر عصایش تکیه می‌کند، اما هرگز به وقت اندیشیدن، نوشتن، سخن گفتن و تصمیم گرفتن جز به خدا تکیه نمی‌کند. اثبات این نگاه دشوار نیست؛ کافی است به راه رفته زندگی این بزرگ‌مرد نگاهی انداخت تا معنای زندگی بر مبنای بینش توحیدی را فهمید. از آن روزی که او تنها و دست خالی وارد مدرسه فیضیه شد و در اتاقی نمود سکونت کرد، تا به امروز که آسانسور به بالا آوردن او از طبقه همکف تا دفتر ریاست یکی از عظیم‌ترین مراکز پژوهشی جهان تشیع افتخار می‌کند، کسی نه تغییری در تکیه‌اش به خدا و توسلش به ائمه اطهار (علیهم‌السلام) دیده است، و نه دست دراز کردن به سوی کسی یا امدار شدن به اندیشه مکاتب دست‌ساز و تحریف شده. به جرأت می‌توان گفت، اگر مؤسسه امام خمینی رحمته الله علیه جز یک کتاب و یک الگو برای شاگردان امروز و مدیران فرهنگی و افسران جوان جنگ نرم فردا نداشت، و آن کتاب هم، کتاب زندگی علامه مصباح و آن الگو، شخص و شخصیت او بود، کفایت می‌کرد: شخصیتی که شاگرد مکتب امام خمینی و علامه طباطبایی و آیت‌الله بهجت رحمت‌الله علیهم‌السلام است، و با همه بزرگی، خود را مرید رهبر معظم انقلاب می‌خواند.

بی‌شک اگر بهره‌گیری از برداشت‌های این عالم نواندیش نسبت به پدیده‌های نو نبود، تنها به بخش‌هایی از زندگی او به عنوان «کتاب»، «الگو» و «اخلاق» کارگزاران پسندیده می‌کردیم.



## پویا در آغاز از محضر تان می‌خواهیم بحثی مفهوم‌شناختی درباره اخلاق سیاسی و زمامداری و رابطه اخلاق با سیاست و زمامداری بیان بفرمایید.

علامه مصباح: در نگاه نخست، موضوع خیلی واضح است، اما وقتی انسان دقت می‌کند، می‌بیند در این مقدمات مسائلی هست که باید قبلاً حل شده باشد تا این سؤال‌ها جای خودش را باز کند، مثل اینکه اصلاً اخلاق و سیاست و زمامدار یعنی چه؟ رفتار زمامدار چه ارتباطی با اخلاق دارد؟ و خیلی چیزهای دیگر. شاید در هیچ بخشی از بحث‌های فلسفی به اندازه فلسفه اخلاق اختلاف وجود نداشته باشد. گاهی جواب‌های متناقض به یک سؤال داده می‌شود؛ مثلاً درباره اینکه اخلاق با سیاست چه ارتباطی دارد و چه نسبتی بین حوزه اخلاق با حوزه سیاست وجود دارد؟ برخی، نسبت بین آن‌ها را تبیین می‌دانند و معتقدند رفتار سیاسی و رفتار اخلاقی هیچ ربطی به هم ندارند؛ در جامعه با یک مشت گرگ و کفتار و روباه مواجه هستیم که هرچ و مرج ایجاد می‌کنند و ما می‌خواهیم این‌ها کم‌تر به جان هم بیفتند. هابز، فیلسوف معروف انگلیسی، می‌گوید انسان‌ها گرگ هستند! با این نگاه، سیاست، مدیریت یک مشت گرگ و کفتار و روباه است و طبعاً جای اخلاق نیست. این را ضمیمه کنید با آن کلمه قصار آقای ماکیاوول که هدف وسیله را توجیه می‌کند! با هر وسیله ممکن، هرچ و مرج را کنترل کنید. سیاست یعنی این، و اصلاً ربطی به اخلاق ندارد. حالا آن کسی که این کار را می‌کند، اگر به اخلاق و دین هم پایبندی دارد، ویژگی‌های شخصی خودش است و ربطی به حوزه سیاست ندارد. این با فرهنگ ما خیلی مبیانت دارد، هر چند متأسفانه در گروه‌هایی از جامعه ما هم رگه‌هایی از این طرز فکر وجود دارد و برخی تصور می‌کنند که سیاست یعنی مدیریت زندگی مادی مردم، اما اخلاق مربوط به مسائل روحی و ملکات نفسانی خود افراد است و به سیاست ربطی ندارد! ادعای جدا بودن دین از سیاست هم از همین جا ناشی می‌شود؛ چون بخش عمده دین، مسائل اخلاقی است.

این جا باید بین گوینده و شنونده موضع واحدی وجود داشته باشد و شنونده بدانند طبق چه مبنایی بحث می‌کنیم. باید بگوییم منظورمان از اخلاق و سیاست و زمامدار چیست؟ منظورمان این نیست که گرگی بر گرگ‌های دیگر مسلط شود.

به نظر ما، هرگونه رفتار معنادار مرتبط با ارزش‌های انسانی، تحت عنوان اخلاق مطرح می‌شود و به آن‌هایی که رابطه مثبت با نتایج دارد اخلاقی، و به ضد آن ضداخلاقی می‌گوییم. طبق اصطلاحی دیگر، اخلاق فقط ملکات است و هم اخلاق خوب داریم و هم اخلاق بد. مراد از سیاست هم مدیریت جامعه برای رسیدن به اهداف مطلوب است؛ یعنی طراحی و اجرای نقشه‌ها به گونه‌ای که جامعه را به اهداف مطلوب خود برساند. اگر اخلاق و سیاست را این‌گونه معنا کنیم، می‌توانند جهات مشترکی داشته باشند؛ یعنی ممکن است اهداف ما در سیاست با اهدافی که در اخلاق در نظر می‌گیریم باهم ارتباط داشته باشند؛ ارتباط اتحاد یا عام و خاص. بنابراین رفتار سیاستمدار یا زمامدار صالح جامعه باید به گونه‌ای باشد که جامعه را به سوی کمالات مطلوبش سوق دهد.

## پویا مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی اخلاق زمامداری در اسلام چیست و چه شاخصه‌هایی دارد؟

علامه مصباح: این‌ها یک بحث عام و یک بحث خاص دارد. مبانی راجع به اخلاق زمامداری بحث عامی دارد که همه این مبانی را نسبت

به کل اخلاق و سیاست در نظر بگیریم و بعد اخلاق زمامداران را به عنوان بخشی از آن نظام کلی اخلاقی ببینیم که چه ویژگی‌های خاصی دارد. در این صورت، رابطه مبانی اخلاق زمامداری با مبانی اخلاق، رابطه جزء و کل است؛ چون بخشی از اخلاق، مربوط به زمامداران است و با نحوه سیاست‌گذاری و رفتارهای سیاسی آن‌ها ارتباط می‌یابد. درباره رابطه این مبانی با این بخش اخلاق، یک جواب این است که همان تأثیری که این مبانی در کل اخلاق دارد، در جزء آن هم دارد. اما طبق تعریف مختلفی که برای اخلاق و سیاست وجود دارد، این رابطه تفاوت می‌کند. طبق نظر هابز، اخلاق در سیاست موضوعی ندارد تا بخواهیم مبانی آن را بگوییم. برخی اخلاق را تابع قراردادهای اجتماعی و امری صرفاً اعتباری می‌دانند، یعنی هر جامعه‌ای هر چه قرارداد کند ارزش اخلاقی دارد. مثلاً یک روز در اروپا هم بی‌حجابی زشت بود، اما حالا خیلی پسندیده است! اگر هم کسی به گونه‌ای دیگر رفتار کند بد است و او را خیلی جاها راه نمی‌دهند. بر این اساس، درباره زمامداران چه بگوییم؟ زمامداران باید طبق اقتضائات ذوق مردمشان رفتار کنند. اگر ذوق آن‌ها مختلف است، فریبکارانه به همه بگویند با شما هستیم! یعنی با هر کس به گونه‌ای صحبت کنند که خوشش بیاید و این همان نفاق است. اما اگر قائل باشیم اخلاق مبانی ثابتی دارد که در انسان‌شناسی و هستی‌شناسی نهفته است، در این صورت، اهداف سیاست هم فرق می‌کند. بر این اساس، زمامدار خوب کسی است که بتواند با اجرای سیاست‌هایی در کشور، به تحقق اهداف واقعی اخلاقی و معنوی جامعه کمک کند. شبیه این نسبت به اخلاق و معنویات در قانون اساسی ما هم آمده است. دوباره تأکید می‌کنم که ما باید روی معانی بیش‌تر تکیه کنیم. حالا اگر تعریف مرسوم در دنیا را نمی‌توانیم عوض کنیم، دست کم در نشریه خودمان بگوییم این‌جا منظور ما این‌هاست، و نویسندگانی ما اصطلاحات مختلف به کار نبرند تا خواننده گیج نشود. سعی کنیم همه مقالات ما طبق همین اصطلاحات باشد.

## پویا یک نکته مهم در این جا، تعامل اخلاقی بین کارگزاران و مردم است و این که تأثیر اخلاقی متقابل میان کارگزاران و مردم چیست؟

علامه مصباح: این هم طبق اصطلاحات فرق می‌کند. بعضی‌ها شاید ابتدا به نظرشان برسد که منظور از اخلاق زمامدار این است که او تواضع و ادب و رفتار صمیمی داشته باشد؛ چون هر قدر خوش‌رفتارتر باشند، مردم بیش‌تر به آن‌ها تمایل پیدا می‌کنند و حرفشان را بهتر می‌پذیرند. متقابلاً رفتار خوب مردم در برخورد با زمامداران هم موجب می‌شود که آن‌ها موفق‌تر باشند. اما بر اساس آن معنای عمیق و وسیعی که برای اخلاق و سیاست در نظر گرفتیم، برقراری نظام اخلاقی در یک جامعه مراتبی دارد. فرض این که همه در حد‌اعلای ارزش اخلاقی باشند، خیلی آرمانی و کالم‌حال است. پس باید سعی کرد هرچه امکان دارد ارتباط بین این دو قشر نزدیک‌تر شود تا بهتر بتوانند با یکدیگر تعامل داشته باشند.

## پویا به اعتقاد حضرت عالی نقطه عزیمت در راستای اصلاح و ارتقای سطح اخلاقی جامعه به‌ویژه زمامداران از کجاست؟

در مسائل طبیعی یا حتی مسائل انسانی فردی می‌توان سیر و تحول و تکامل و این‌ها را در خطی مستقیم بررسی کرد که از نقطه‌ای شروع می‌شود و به تدریج مراتبی را پیش می‌رود تا به هدف مطلوب می‌رسد؛ اما در امور اجتماعی این‌گونه نیست؛ چون پدیده‌های اجتماعی معلول یک



هنگام انتخابات انجام می‌دهیم؛ یعنی مردم را آگاه می‌کنیم که زمامداران چه شرایطی باید داشته باشند، و چه کسانی این شرایط را دارند و چه کسانی ندارند. از طرف دیگر اگر مردم فرد صالحی را پیدا نکردند، نتیجه مطلوب حاصل نمی‌شود. باید کسانی هم به فکر این باشند که خودشان صلاحیت لازم را داشته باشند؛ یعنی خودسازی کنند و آمادگی برای خدمت را داشته باشند.

یکی از چیزهایی که ما تصور می‌کنیم تقدم نسبی دارد و خیلی‌ها از آن غافل هستند، وجود عالمی است که بتواند مربی باشد و راه را به دیگران نشان دهد. باید در هر پارسیستمی این را در نظر بگیریم. برای مثال، اگر بخواهیم دانشگاهی اصلاح شود، چنانچه استاد خوب نداشته باشد فایده‌ای ندارد. برای تدریس، ابتدا باید مربی و استاد تربیت کنیم. همچنین با توجه به واقعیت‌های جامعه، اکثر قریب به اتفاق مردم بیش‌تر به دلیل نیازهای مادی، مانند غذا و امنیت، به حرکت و تکاپو می‌افتند. نمی‌شود این‌ها را ندیده گرفت. اگرچه مردم تصدیق کنند که انسانیت انسان به معنویات و به تعالی روح و قرب خداست، شکم گرسنه این حرف‌ها را درک نمی‌کند. جوانی که تحت فشار غریزه است، وقتی با صحنه مهیجی مواجه شود نمی‌تواند خودش را کنترل کند؛ باید راهی برای تأمین نیاز او پیدا کرد. اگر صرفاً بگویند دست به فساد زن، به نامحرم نگاه نکن، و خودت را کنترل کن فایده‌ای ندارد. باید در مقابل او راهی هم باشد که بتواند به طور طبیعی نیازهای خود را برطرف کند. نمی‌توان گفت که ما می‌خواهیم مردم را تربیت کنیم و به این مسائل کار نداریم. آیاتی را که در اوایل بعثت نازل شده ملاحظه کنید. می‌گوید چرا شما بدبخت شدید؟ می‌گویند خدا ما را بدبخت کرده؛ نه «کالا بل لا تکرمون الیتیم و لاتحاضون علی طعام المسکین»<sup>۱</sup> عیب کار شما این هاست؛ فکر دیگران نیستید، بچه‌های یتیم و بی‌سرپرست را رسیدگی نمی‌کنید، به مسکین و فقرا غذا نمی‌دهید و به فکر جیب خودتان هستید «و تاکلون الثراث اکلا لماً و تحبون المال حیاً جمّاً»<sup>۲</sup> پس اول باید آن نیاز ضروری مسکین را تأمین کنید، بعد به این بپردازید که به حرص و جمع مال و زراندوزی مبتلا نشوید. این‌ها همه با هم و قبل از این است که به فکر معنویات و قرب الی الله باشید. تا این نیازها برطرف نشود، انسان به چیزهای دیگر نمی‌پردازد، بله! اگر این‌ها به حد ضرورت تأمین شد، مدتی سیر معنوی کرد، و تربیت صحیح هم داشت، به جاهایی می‌رسد که مسائل دیگر برای او اهمیت ندارد و سختی‌ها را تحمل می‌کند. تأکید مقام معظم رهبری بر مسائل معیشتی، مقداری مربوط به این واقعیتی است و مقداری هم جنبه سیاسی دارد که شعارهای سیاسی دیگران را از دستشان بگیرند؛ چون آن شعارها برای توده مردم جاذبه دارد. مدیریت سیاسی اقتضا می‌کند که شعار دشمن از دستش گرفته شود. دیگران شعارهایی مطرح کردند که جاذبه دارد و مردم را از دین و حق و انقلاب بازمی‌دارد. باید روی آن‌ها تکیه شود تا مردم انقلاب را هم فراموش نکنند. نمی‌توان به همه گفت این کار را نکن تا خدا خیلی دوستت بدارد! می‌گوید می‌خواهم خدا دوستم نداشته باشد! باید همان‌گونه که او می‌فهمد به او گفت و قدم قدم او را به پیش برد. «لایلاف قریش لایلافهم رحلة الشتاء والیصیف فلیعبوا رب هذا البیت»<sup>۳</sup> رب هذا البیت کیست؟ «الذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف»<sup>۴</sup> او این را می‌فهمد. می‌گوید اطاعت خدا بکن؛ آن خدایی که گرسنگی را رفع کرد و امنیت را به تو داد. خدایپرستی برای بسیاری از مردم باید از این راه باشد. اگر بگوییم همه چیزهای مادی و غریزی را فراموش کنید و مشغول عبادت خدا شوید، چند درصد مردم می‌پذیرند؟! زمامدار

عامل نیستند تا بگوییم از کجا شروع و به کجا ختم شود. برای یک پدیده اجتماعی، ابتدا تصور می‌شود که یک عامل وجود دارد، بعد مشاهده می‌شود که عوامل متعددی دخالت دارند و هر کدام از این‌ها به‌گونه‌ای اثر می‌گذارد. به همین دلیل نمی‌توان هیچ پدیده اجتماعی را با یک عامل خاص تبیین کرد و در این صورت، معمولاً استثناء دارد؛ یعنی معمولاً عامل یا عوامل دیگری هم مؤثر بوده‌اند که ما از آنها غفلت کرده‌ایم و با لحاظ آن یک عامل، می‌گوییم این تبیین استثناء دارد. مسائل اجتماعی بسیار پیچیده است و گاهی عوامل آن نیز تأثیر و تأثر متقابل دارند. این که ما بگوییم آیا مردم زمامدار صالح را می‌سازند یا زمامدار است که مردم را می‌سازد یا هر دو همدیگر را، به نظر می‌رسد هر دو در هم تأثیر دارند و این یک استثناء دارد و آن زمامدار معصوم است که خدا تعیین می‌کند. البته هر انسان معصوم هم کمابیش تحت تأثیر عوامل طبیعی و اجتماعی و امثال این هاست؛ منتهی تأثیر این عوامل در آن‌ها کم‌رنگ‌تر است. مثلاً زندگی در مکه این‌گونه بود که سران عرب نوزادان و کودکان خود را به قبیله دیگری می‌فرستادند؛ چون معتقد بودند که آن‌ها نزد مادر، ناپزورده تربیت می‌شوند. وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متولد شدند ایشان را به قبیله‌ای فرستادند تا مرضع‌های حضرت را شیر بدهد. معنایش این نبود که مادر او شیر نداشت، رسم این بود که بزرگان بچه‌های خود را می‌فرستادند که در زندگی فردی ورزیده شوند. بعد هم تجارت و رفت‌وآمد و معاشرت و سختی‌هایی که تحمل می‌کردند، همه در شکل‌گیری شخصیت شخص اثر می‌گذارند.

بین پراتنز عرض کنم که به همین جهت است که عصمت با اختیار منافات ندارد، وگرنه، اگر عصمت به این معنا بود که شخص را از اول این‌گونه ساخته‌اند و خودش هیچ اختیاری ندارد، دیگر کار او ارزشی نمی‌داشت؛ هر کسی دیگر را هم این‌گونه ساخته بودند همین‌گونه می‌شد. اگر ما برای پیغمبر و معصومین امتیاز قائل هستیم، به خاطر افعال اختیاری آن هاست. جمع بین عصمت و اختیار، مسئله بسیار مهم و دقیقی است.

به هر حال، حتی در معصومین هم استثنای مطلق وجود ندارد که بگوییم تحت تأثیر عوامل اجتماعی و طبیعی نیستند؛ منتهی در آنجا یک عامل غالب و مدیریت فوقانی وجود دارد. بنابراین انتظار این که اگر بخواهیم جامعه را اصلاح کنیم باید از یک نقطه خاص شروع کنیم بجا نیست. البته اگر اولویت قائل می‌شویم برای این است که بعضی بر بعضی ترجیح دارند. مثلاً اگر فهم صحیحی از هدف زندگی نباشد، کسی نمی‌تواند مسیر صحیح را انتخاب کند و تصور می‌شود هدف از آفرینش ما لذت بردن هر چه بیش‌تر در دنیا بوده است! تا این فهم غلط اصلاح نشود، سایر ارزش‌ها و پدیده‌ها تحقق پیدا نمی‌کند. پس ممکن است بعضی مسائل تقدم و تأخر نسبی داشته باشند، اما نمی‌توان گفت اگر از نقطه‌ای شروع کردیم، این تنها نقطه آغازین است که به حکم تقدم عقلی باید از این جا شروع کرد و بعد هم حتماً به نقطه خاصی می‌رسد. پس جواب صحیح این است که مجموعه‌ای از عوامل را باید در نظر گرفت و با هم پیش برد. بله! در مجموعه‌های کوچک شاید بتوان نوعی تقدم و تأخرهایی قائل شد، اما در کلان این‌گونه نیست که ترتیب معین و منحصر به فردی وجود داشته باشد. اگر رهبر صالح و پیغمبری مبعوث شد، چون تربیت‌شده خدایی است می‌تواند اصلاح را شروع کند و مبدا شود؛ در غیر این حالت، باید افراد بگردند مربی صالحی را که طبق نظام ارزشی ما دارای ویژگی‌های مطلوبی باشد پیدا و انتخاب کنند؛ شبیه همین کاری که



شرط عقلایی یا عقلانی يك زمامدار این است که از يك طرف، ارزش‌های صحیحی را که برای نظام لازم است، و از طرف دیگر، واقعیت‌های جامعه را به خوبی بشناسد. اگر از لحاظ اخلاقی و معنوی جامعه پیشرفته‌ای باشد، خیلی زود می‌تواند ارزش‌های والا را مطرح کند. وگرنه، باید از همان منطق سطح پایین‌تر استفاده کند و از آنجا شروع کند: «أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف».

از طرف دیگر، زمامدا باید آسیب‌های متوجه جامعه را خوب بشناسد.



هم اگر فقط بر جهات معنوی تکیه کند و امور مادی جامعه را از یاد ببرد، مردم از او برمی‌گردند و موقعی که باید کمک کنند نمی‌کنند. این دین آمده است تا همه را به سوی سعادت ببرد؛ مگر کسانی که از روی عناد و تنبلی فوق‌العاده نخواسته باشند، و الا دین، ظرفیتی دارد که همه مردم را بهشتی کند. اسلام حتی برای پست‌ترین نیازهای مادی هم راه صحیح ارضا قرار داده است.

### پویا یک زمامدار چقدر مسئول به بهشت بردن مردم و نجات آن‌ها از آتش و عذاب است؟

علامه مصباح: جواب آن فی‌الجمله معلوم شد. جوامع و گروه‌ها فرق می‌کنند؛ خود زمامدار باید حد نصایی از این درک و این طرح دین را داشته باشد؛ چون فرض ما این است که می‌خواهد یک نظام دینی را محقق کند. برخی زمامداران می‌گویند این‌ها برای ۱۴۰۰ سال پیش‌تر بوده و به درد امروز نمی‌خورد. ته دل او این است؛ گاهی به زبانش هم جاری می‌شود، گاهی هم زبگ است و نمی‌گذارد دیگران ته دل او را بفهمند. در روایت داریم که گناه یک درهم ربا از هفتاد بار زنا با محارم در مسجدالحرام سنگین‌تر است. حال، اگر زمامداری بگوید مگر این زندگی بدون ربا می‌شود؟ حالا اسم آن را کارمزد بگذارید! این معنایش این است که دستورات دین به درد امروز نمی‌خورد! پس باید زمامدار یک حد نصایی داشته باشد و بداند که اجمالا می‌خواهد به دستورات دین عمل کند، وگرنه، به درد نظام اسلامی نمی‌خورد.

حالا اگر به فرض محال، العیاذ بالله، مدیری پیدا نشد که این‌ها را باور داشته باشد، مسئله صورت دیگری پیدا می‌کند، که حکم اضطراری در آنجا چیست. اگر امام معصوم خلیفه مسلمین نشد، ممکن است کار به جایی برسد که باید با هارون‌الرشید هم ساخت. اما این حکم اضطراری است. اگر گوشت بره گیرتان نیامد، خوردن گوشت سگ هم گاهی واجب می‌شود. این حکم اضطراری است و حسابش جداست. «فمن اضطرّ فی مخصّصة غیر متجانف لإثم فإنّ الله غفور رحیم». اما تئوری این نیست.

اصل تئوری این است که حداقل ارکان نظام، باید اسلامی باشد. پس شرط عقلایی یا عقلانی یک زمامدار این است که از یک طرف، ارزش‌های صحیحی را که برای نظام لازم است، و از طرف دیگر، واقعیت‌های جامعه را به خوبی بشناسد. اگر از لحاظ اخلاقی و معنوی جامعه پیشرفته‌ای باشد، خیلی زود می‌تواند ارزش‌های والا را مطرح کند، وگرنه، باید از همان منطق سطح پایین‌تر استفاده کند و از آنجا شروع کند: «أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف».

از طرف دیگر، زمامدا باید آسیب‌های متوجه جامعه را خوب بشناسد. پس اگر زمامدار اسلامی این سه چیز را نشناسد، حد نصاب لازم را نخواهد داشت: اول، اصل نظام ارزشی اسلام، یعنی اینکه بداند اسلام چه می‌خواهد؛ دوم، واقعیت‌های جامعه، تا بداند که آن برنامه را با چه مقدمات و ابزاری می‌توان در جامعه اجرایی کرد؛ و سوم، آسیب‌ها و دشمنان داخلی و خارجی را خوب بشناسد، تا بتواند در مقابل آن‌ها مقاومت کند.

### پویا به نظر حضرت‌عالی علت بداخلاقی برخی از سیاست‌مداران چیست و چطور فردی برای رسیدن به مقام، گرفتار بداخلاقی می‌شود؟ راه‌کارهای برون‌رفت از این معضل چیست؟

علامه مصباح: همان طور که ارزش‌ها را شیبیه شجره‌ای می‌دانیم که «أصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی أكلها کل حین یأذن ربّها»<sup>۶</sup> مفاسد



هم ریشه‌ای دارند که از آن شاخه‌های گوناگون ظاهر می‌شود و در فصول و شرایط مختلف زندگی، میوه‌های تلخ و زهرآلود خودش را به جامعه می‌دهد: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى»<sup>۱</sup> اصل همه خیرات انسانی تزکیه است؛ ارتباط با خدا تزکیه را تحقق می‌بخشد. به عبارت دیگر، ریشه همه فضائل ارتباط با خداست. نمونه آن نماز و مناسک دین است. مفسد و جنایت‌ها هم از دنیاطلبی سرچشمه می‌گیرد. در این تعبیر هم نکته دقیقی نهفته است، نمی‌گوید «بل تشتغلون بالحیة الدنیا» شما به زندگی دنیا اشتغال پیدا کردید. خوب، اگر زندگی نکنیم پس چه کنیم؟ پس برای چه ما را خلق کردی؟ نمی‌گوید «بل تلتنون بلذات الدنیا» شما از لذت دنیا لذت می‌برید. لذت بردن بد نیست؛ دل‌بستگی بد است؛ اینکه این لذت باید از هر راهی پیدا شود، بد است. اینکه من باید این غذای شیرین را بخورم و این غریزه را باید ارضا کنم؛ اگر شد از راه حلال، و اگر نشد، از راه حرام؛ این حب دنیاست که بد است. وگرنه، اگر من نظر ابزاری به دنیا داشته باشم و لذت هم ببرم اشکالی ندارد. در این صورت، لذت دنیا ابزار و وسیله است، و هدف فوق این هاست. دل‌بستگی و توجه اصلی باید به هدف ارزشمندی باشد؛ ابزار رسیدن به آن گاهی تلخ است و گاهی شیرین؛ نه این که همیشه از ابزار شیرین استفاده کنم، و اگر نشد هدف را فراموش کنم! گاهی تزامم پیش می‌آید میان اینکه به این ابزار توجه داشته باشم، یا به آن هدف؛ در موارد تزامم، باید ببینم کدام بهتر است: «وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى»؛ لذت آخرت، هم بهتر و هم پایدارتر

يك مسئله اساسی، که جنبه مبنایی دارد و در صدر اسلام هم کمابیش مطرح بوده. و امروز هم متأسفانه در سطوح خیلی بالایی هنوز به قوت خودش باقی است. این است که آیا پرداختن به کارهای دنیا و سر و کله زدن با عوامل مختلف که بعضی از آن‌ها فاسق و منافق و جانی هستند، با رشد معنوی و اخلاقی و سلوک و سیر الی الله سازگار است یا نه؟ این مسئله به صورت ساده‌ای در صدر اسلام مطرح بود. حالا آن طوری که تاریخ نشان می‌دهد. امثال حسن بصری، و به گفته برخی، ربیع بن خثیم می‌گفتند امور دنیا آلودگی دارد و آدم هر قدر بتواند کنار باشد بهتر است. افرادی با این طرز فکر در جنگ‌های امیر المؤمنین (علیه السلام) هم شرکت نکردند و با این که به ایشان اظهار علاقه می‌کردند، گفتند این‌ها آلودگی می‌آورد و بدین جهت، دوست نداریم وارد جنگ شویم. کسانی که به اصطلاح صوفی مسلک بودند می‌گفتند باید تارک دنیا شد. تأسیس خانقاه برای همین بود.



بین ارزش‌های مادی و ارزش‌های معنوی، امور معنوی را ترجیح دهد. اگر بخواهیم جامعه خودمان را هم از نظر فرهنگی آسیب‌شناسی کنیم، باید در همین زمینه جست‌وجو کنیم که مسئولان ما چقدر معتقد به این ارزش‌ها هستند. نشانه آن هم زندگی شخصی آن‌هاست؛ ببینیم چقدر رعایت حلال و حرام و ارزش‌های اخلاقی را می‌کنند و به فقرا و همسایگان توجه دارند.

**پویا** گاهی انسان بر سر دوراهی قرار می‌گیرد که آیا وارد حوزه پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی به قیمت تنزل از برخی ارزش‌های اخلاقی شود یا ارزش‌های اخلاقی را کاملاً خط قرمز قرار دهد و از خیر ورود در عرصه‌های سیاسی صرف‌نظر کند. چیزی که در تحلیل‌های سیاسی از صدر اسلام می‌خوانیم، گاهی این ابهام‌ها هست و برای آن یک قاعده مشخص دقیقی نداریم. این باعث می‌شود که برای بعضی‌ها ورود در حوزه انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی ابهام داشته باشد و احیاناً اختلاف‌نظرهایی هم داشته باشند. آیا زمامدار باید خط قرمزهایی را لحاظ کند یا این‌که با توجه به واقعیت‌های جامعه از اجرای خیلی از اصول اخلاقی و احکام اسلامی صرف‌نظر کند؟ وقتی تشکیل حکومت می‌دهیم، خط قرمز آن کجاست؟ با رعایت چه حداقلی از موازین اخلاقی می‌شود به عرصه سیاست وارد شد؟ علامه مصباح: دین را باید از ابعاد مختلف بررسی کرد تا بتوانیم این سؤال را جواب دهیم. باید نظام اخلاقی، اجتماعی و سیاسی اسلام، و مسئله امامت را در نظر بگیریم. به علاوه، زمینه‌های تاریخی هم وجود دارد. رفتارهای ائمه اطهار علیهم السلام گاه از این جهت با یکدیگر اختلاف دارد. خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ابتدا یک جور عمل کردند، بعد جوری دیگر. همه این‌ها را باید ملاحظه کرد تا جواب روشن شود.

یک مسئله اساسی، که جنبه مبنایی دارد و در صدر اسلام هم کمابیش مطرح بوده، و امروز هم متأسفانه در سطوح خیلی بالایی هنوز به قوت خودش باقی است، این است که آیا پرداختن به کارهای دنیا و سر و کله زدن با عوامل مختلف که بعضی از آن‌ها فاسق و منافق و جانی هستند، با رشد معنوی و اخلاقی و سلوک و سیر الی الله سازگار است یا نه؟ این مسئله به صورت ساده‌ای در صدر اسلام مطرح بود. حالا آن طوری که تاریخ نشان می‌دهد، امثال حسن بصری، و به گفته برخی، ربیع بن خثیم می‌گفتند امور دنیا آلودگی دارد و آدم هر قدر بتواند کنار باشد بهتر است. افرادی با این طرز فکر در جنگ‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم شرکت نکردند و با این‌که به ایشان اظهار علاقه می‌کردند، گفتند این‌ها آلودگی می‌آورد و بدین جهت، دوست نداریم وارد جنگ شویم. کسانی که به اصطلاح صوفی مسلک بودند می‌گفتند باید تارک دنیا شد. تأسیس خانقاه برای همین بود.

این قبل از اسلام هم سابقه دارد؛ در مسیحیت، مسئله رهبانیت جدی بود؛ قرآن هم می‌فرماید: «و رهبانیة ابتدعوها ما کنیناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعايتها». «الآن در عالم مسیحیت افرادی طالب حقیقت هستند که شبانه‌روز مشغول عبادتند و اصلاً به مسائل سیاسی و اجتماعی دنیا کاری ندارند. در یکی از کشورهای آمریکای جنوبی، شاید در کلمبیا یا آرژانتین بود، یک کشیش ارتدوکس مسیحی از طریق سفیر به دیدن ما آمد؛ خیلی اظهار محبت به ایران و امام (علیه السلام) داشت؛ یادم نمی‌رود که در کنار من نشسته بود، دست من را روی قلبش گذاشت و گفت: شما در قلب ما جا دارید، و دین شما خوب است. بعد سفیر تعریف کرد



است. همه اشکالات از این جاست که دغدغه آخرت را نداریم! می‌گوییم فعلاً دنیا را عشق است! باید تحریم‌ها را برداریم. کاری نداریم که بعد چه خواهد شد؟! نباید این‌گونه منفعلانه رفتار کنیم. هر وقت برای آن زندگی ابدی و عالی ما ضرری ندارد، خوب است؛ «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة» اما اگر تراحم داشت «و الآخرة خیر و ابقى»! قرآن می‌فرماید: ولی شما این کار را نمی‌کنید «بل تؤثرون الحیة الدنیا». اشکال ما این است که در مقام تراحم بین دنیا و آخرت، دنیا را مقدم می‌داریم. این ریشه همه مفاسد است.

باید از امیرالمؤمنین (علیه السلام) الگو بگیریم؛ وقتی می‌خواستند نمک را بردارند، حضرت گفت: شیر را بردار! ریشه دل‌بستگی‌ها در معرفت است. اگر معرفت صحیح نسبت به انسان، دنیا و آخرت باشد، کار درست می‌شود. اما برای بعضی‌ها آخرت یعنی مرگ، همان‌طور که از مردن بدش می‌آید، از آخرت هم بدش می‌آید. آخرت برای کسانی که معرفت صحیح دارند یعنی نامتناهی، در مقابل متناهی. چقدر تفاوت دارد! بعضی‌ها وقتی اسم آخرت برده می‌شود چندششان می‌شود! این شناخت باید عوض شود. وقتی مسئول یک کشور خودش باور ندارد و همین حالت را داشته باشد، چه انتظاری از دیگران دارید؟ البته تأثیر یکطرفه نیست؛ همین مردم هم هستند که می‌توانند کمک به اصلاح او کنند. وقتی او ببیند مردم معرفت صحیح دارند و برای دل‌بستگی‌های دنیا ارزش قائل نیستند، نمی‌تواند بر آن‌ها ریاست کند یا ملزم می‌شود خواسته‌های آن‌ها را تأمین کند. این‌ها تأثیر و تأثر دارند. زمامدار باید به ارزش‌های اسلامی معتقد باشد و در تراحم



ما گاهی خیال می‌کنیم ارزش‌های اخلاقی در يك خط است. و همه باید همین خط را ببیمایند؛ در صورتی که با تامل در آموزه‌های دینی خواهیم دید که خیرات و وظایف همه در يك خط نیستند و همه موارد برای هر فردی مطلوبیت مساوی ندارد. ممکن است يك خط برای برخی مهم‌تر باشد. مثلاً عده‌ای پول‌دار هستند؛ مهم‌ترین وظیفه آن‌ها اتفاق است. اما وظیفه يك طلبه این است که درس خود را خوب بخواند. یا سرباز باید در جبهه بجنگد. خدا انسان‌ها را مختلف قرار داده؛ استعدادهای ذاتی آن‌ها و شرایط اجتماعی باعث می‌شود وظایف آن‌ها تفاوت پیدا کند.

نوع فعالیت‌هایی که می‌توانند انجام دهند، باعث می‌شود تکالیف آن‌ها مختلف باشد. البته اینکه وظایف مختلف در کدام موارد قابل جمع است، احتیاج به بررسی دارد. این کار فقیهی است که دین را بهتر می‌شناسد و می‌فهمد؛ البته فقیهی که تنها به مفاهیم ذهنی اکتفا نکرده باشد. اگر بنده بخواهم بفهمم وظیفه من چیست، باید خودم را بشناسم، ببینم

و گفت ایشان مسئول یک دیر است که عده زیادی دختر و پسر در آنجا شبانه‌روز مشغول عبادت و خواندن انجیل و حفظ کردن هستند و به هیچ کار دیگری نمی‌پردازند؛ فقط به عبادت مشغول هستند و با هیچ کسی جز این کشیش یا افرادی مانند او ملاقات ندارند. الآن هم در عالم مسیحیت و کشورهای غربی چنین گرایشی وجود دارد. چنین دیرهایی در ایتالیا هم هست. می‌گویند می‌خواهیم پاک باشیم و با خدا ارتباط داشته باشیم.

رگه‌هایی از این طرز فکر در میان مسلمان‌ها نیز هست. مقداری از گرایش‌های تصوف از همین رهبانیت اثر پذیرفته است. آیا واقعاً در اسلام دوراه داریم؛ یک راه برای زهد و عبادت و تارکین دنیا، مثل راهب‌های مسیحی، و یک راه هم راه‌های اجتماعی، مثل جنگ و جهاد و تدبیر و سیاست؟! یک وقت خدمت یک استاد بزرگ و برجسته اخلاق بودیم؛ خدا ان‌شاءالله درجات او را عالی کند؛ آقای از یکی از شهرهای استان فارس که ایشان هم شخص محترمی بود و شاید هم مجتهد، و از لحاظ معنوی و اخلاقی هم خیلی در محل خودشان موجه بود و مقبولیت مردمی داشت، آمده بود نزد آن استاد اخلاق، و خیلی مودبانه گفت که در محضر شما چیزی مخفی نیست، ولی من برای این که می‌خواستم وظیفه خودم را بهتر بدانم عرض می‌کنم که خدا کرامت‌هایی را به من داده؛ و بخشی از کرامت‌هایش را گفته، و بعد گفت من وقتی منبر می‌روم، پس از آن، احساس می‌کنم مقداری تاریک شده‌ام؛ چون وقتی با مردم حرف می‌زنم بالاخره لوازمی دارد. وقتی از منبر پایین می‌آیم احساس می‌کنم مقداری تاریک شده‌ام. فکر می‌کنم صحبت با مردم برای معرفت من ضرر داشته باشد و اگر فقط به کارها و عبادت‌های خودم مشغول باشم برای خودم مفیدتر است و نورانیت من بیش‌تر خواهد بود. شما چه می‌فرمایید؟ آیا با وجود این تنزل روحی منبر بروم؟ آن بزرگوار فرمود: کاری که برای خدا باشد، ضرر ندارد؛ این که خیال می‌کنی اثر منفی دارد، ممکن است موقت باشد، ولی آثار خوبی در تو خواهد داشت و برای اصل ایمان و تقوی تو مفید است. بطور کلی، اگر کار برای خدا باشد، ضرر ندارد.

بنابراین کارهای اجتماعی با سیر و سلوک معنوی قابل جمع هستند. جواب مسئله همین کلمه آخری است که من از آن بزرگوار نقل کردم. اگر کاری را که خدا از ما خواسته واقعاً به قصد خدا انجام دهیم ضرر ندارد؛ حتی اگر موقتاً مشکلاتی را ایجاد کند، نورانیت معنوی آن، مشکلات را جبران می‌کند.

علی‌علیه نان و خرما بر در خانه فقرا می‌برد، بعد هم نصف شب در نخلستان‌ها مشغول گریه و عبادت می‌شد. باید دید در هر حالی برای هر کسی چه وظیفه‌ای است. وظیفه اشخاص مختلف است؛ ممکن است برای کسی کاری واجب باشد، و برای شخص دیگر، کاری دیگر واجب باشد. وظیفه‌ها عین هم نیست، و موقعیت‌های اجتماعی در شکل وظیفه‌ها اثر می‌گذارد.

از همین جا من به یک جواب کلی می‌رسم که ما گاهی خیال می‌کنیم ارزش‌های اخلاقی در یک خط است، و همه باید همین خط را ببیمایند؛ در صورتی که با تامل در آموزه‌های دینی خواهیم دید که خیرات و وظایف همه در یک خط نیستند و همه موارد برای هر فردی مطلوبیت مساوی ندارد. ممکن است يك خط برای برخی مهم‌تر باشد. مثلاً عده‌ای پول‌دار هستند؛ مهم‌ترین وظیفه آن‌ها اتفاق است، اما وظیفه يك طلبه این است که درس خود را خوب بخواند، یا سرباز باید در جبهه بجنگد. خدا انسان‌ها را مختلف قرار داده؛ استعدادهای ذاتی آن‌ها و شرایط اجتماعی باعث می‌شود وظایف آن‌ها تفاوت پیدا کند. حالات، امکانات و



علم‌الهدی نقل کردند که ایشان فرمودند: اوائل انقلاب یک جلسه خدمت امام بودیم؛ در اندرونی نشسته بودیم؛ جوان‌های حزب‌اللهی داغ از جبهه آمده بودند و در حسینیه شروع به شعار دادن کردند. با اینکه امام کسی نبود که تحت تأثیر ابراز احساسات مردم واقع شود، محسوس بود که از شعارهایی که برای امام می‌دادند ایشان به وجد آمدند و از جای بلند شدند و به حسینیه رفتند تا جواب شعارهای حاضرین را بدهند. ایشان می‌گوید: وقتی امام علیه السلام بلند شد که برود، فرمودند: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام ده نفر از این‌ها را داشت، در حق حضرت زهرا علیها السلام این همه جنایت نمی‌شد. امروز شرایط خیلی عوض شده است.

**پویا** امروزه یک موضوع اجتماعی مهمی مطرح است؛ می‌گویند **الآن تزامم بین حفظ نظام و احکام است؛ مثلاً اگر ما به جامعه درباره حجاب یا موسیقی فشار بیاوریم که سراغ حرام نروید، باعث می‌شود که مردم از نظام جدا شوند. ما در تزامم حفظ نظام و رعایت مرز حلال و حرام کدامیک را ترجیح بدهیم؟**

علامه مصباح: اولاً اینکه چنین تزاممی به طور مطلق وجود داشته باشد، دروغ است. در بسیاری از موارد، مردم به حجابشان بیش از اهمیت می‌دهند. حتی امروزه شاهد حرکت‌های جهانی برای حجاب هستیم و حتی حجاب، طرفدارانی از غیر مسلمان‌ها دارد. این که واقعا چنین تزاممی وجود دارد، دروغ است. اکثر این شبهات برای تبلیغات است و باید با تبلیغات متقابل، آن‌ها را خنثی کرد.

ثانیاً به فرض وجود تزامم، آیا تزامم بین حفظ نظام و الزام مردم به رعایت حجاب است، یا بیان حکم آن؟ به فرض وجود تزامم بین حفظ نظام و الزام به حجاب، می‌توانیم با وضع مقرراتی ساده و یا دادن امتیازاتی برای باحجاب‌ها جامعه را به رعایت حجاب تشویق کنیم. تکلیف بیان اصل حجاب و دعوت به حجاب و تشویق به حجاب، با این تزامم ساقط نمی‌شود؛ زیرا می‌توان با امتیازاتی برای باحجاب‌ها و تبلیغ آن در سخنرانی‌ها، برنامه‌های رادیو و تلویزیون و مانند آن، برای حجاب فرهنگ‌سازی کرد.

ثالثاً اگر به فرض تزاممی وجود داشت، ملاک، تشخیص مقام معظم رهبری است. چون تشخیص و اعلام حکم، کار ولایت امر است و در نهایت ایشان باید تکلیف مردم را روشن کنند. به هر حال، در اسلام بن بست نداریم. بله! عده‌ای هر روز در صدد بهانه‌جویی و بهانه‌تراشی هستند. پویا: از محضر حضرت‌تعالی بسیار سپاسگزاریم که علیرغم ضیق وقت، دوباره برای نشریه فرهنگ پویا فرصت این حضور و استفاده از محضر‌تان را فراهم نمودید.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. فجر، ۱۷-۱۸.
۲. فجر، ۱۹-۲۰.
۳. قریش، ۳۱.
۴. قریش، ۴.
۵. رک. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۵.
۶. مانده، ۳.
۷. ابراهیم، ۲۴-۲۵.
۸. اعلی، ۱۸-۱۴.
۹. بقره، ۲۰۱.
۱۰. حدید، ۲۷.

خدا چه امکانات و چه استعدادهای ذاتی به من داده است. مثلاً بنده در طول هفتاد سال طلبگی از این جامعه اسلامی چه بهره‌هایی برده و چه اندوخته‌ام، و این‌ها را در چه راهی می‌توانم مصرف کنم که برای اسلام مفیدتر باشد و خدا برای من چه چیزی را بیش‌تر دوست دارد. اگر بگویند دوست دارم تو بروی سوریه در جبهه جنگ شرکت کنی تا کشته بشوی، و من بگویم من می‌خواهم درس بخوانم و علوم آل محمد علیهم السلام را بین مردم ترویج کنم، می‌گویند اگر می‌خواهی مرا عبادت کنی آن چه من می‌گویم بکن! شیطان گفت اگر خدا من را از سجده آدم معاف کند عبادتی می‌کنم که هیچ کسی تا حالا نکرده باشد. خدا گفت اگر می‌خواهی عبادت من بکنی آن چه من می‌گویم بکن. بگویم خدایا! من می‌خواهم با تو انس بگیرم، برای تو شب تا صبح گریه کنم. می‌گویند اگر بنده من هستی می‌گویم برو جبهه کشته بشو. عکس آن هم هست؛ اگر عالمی که الآن باید با معلومات خود مسائل علمی مردم و جامعه را حل کند، بگوید من می‌خواهم بروم شهید بشوم! می‌گویند تو برو درس بخوان؛ ثواب آن از هفتاد شهید بیش‌تر است. مرحوم آقای بهجتی می‌گفت: خدمت امام رفتم؛ گفتم آقا ما با دوستانمان می‌خواهیم به جبهه برویم؛ فرمودند هر وقت من رفتم، تو هم برو!

البته هر قدر فهم و ظرفیت فرد بیش‌تر باشد، تکلیف او پیچیده‌تر و امتحانش مشکل‌تر است. گاه مردم را می‌توان قانع کرد که دلیل انتخاب این کار توسط من این بود و ممکن است آنها هم قبول کنند. اما چه بسا این فریب نفس است تا کار خود را توجیه کنیم. دیگران هم ممکن است تحسین کنند و بگویند شما درست می‌گویید؛ اما باطن قضیه چیز دیگری است.

این قاعده را اگر در نظر بگیریم، حتی تفاوت رفتارهای ائمه علیهم السلام را می‌توان تا حدودی توجیه کرد که چرا این امام آن کار را کرد، و آن امام آن کار دیگر را. پاسخ خلاصه این است که شرایط اجتماعی و زمانی تفاوت داشت. این که بگویم چرا امیرالمؤمنین علیه السلام برای پذیرش مقام آن قدر سخت‌گیری می‌کرد، باید واقعیت‌های جامعه را در نظر بگیریم. بنده یک جواب خاصی دارم که علی علیه السلام یک الگوی خلافت صحیح داشت که در این عالم دنبال فرصت می‌گشت که آن را پیاده کند و مدتی که ایشان به حکومت رسید می‌خواست الگوی ریاست صحیح بر جامعه را به بشر نشان دهد. چنین اولویتی برای شخص امیرالمؤمنین علیه السلام بود و برای دیگران میسر نبود. عموم مسلمانان از ابتدا به حضرت رو نیاوردند؛ ۲۵ سال خودشان خلیفه تعیین کردند، و بعد به حضرت پیشنهاد کردند. حضرت می‌دانست بناست پنج سال خلافت او به جنگ با گویندگان لا اله الا الله بگذرد. اگر حضرت خلافت را نمی‌پذیرفت، تا این اندازه هم معلوم نمی‌شد که اصلاً اسلام به معنای صحیح کلمه قابل اجرا است. آن دوران هم مثل دوره ۲۵ ساله می‌شد. اگر یک دوره ۳۰ ساله، ۴۰ ساله و حتی ۱۰۰ ساله دیگری هم مانند آن می‌گذشت مهم‌تر بود یا اینکه معلوم شود اسلام یک چنین شکل حکومتی هم دارد و قابل اجرا است؟ ایشان برای خودش واجب‌تر می‌دانست که یک الگوی اسلامی کامل ارائه دهد. ارائه کامل الگوی حکومت اسلامی در این عالم برای هیچ کس دیگر مثل علی علیه السلام میسر نبود و اگر این نبود، ما باور نمی‌کردیم احکام اسلام قابل عمل باشد.

**پویا** آیا سیره حضرت امام علیه السلام هم همین نبود که پوز به ابرقدرت‌ها را به خاک مالید؟

علامه مصباح: برای ایشان شرایط خیلی بهتری فراهم بود. از آقای